

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

آزاد ل. و یادداشت اداره پورتال

۲۱ سپتمبر ۲۰۱۳

سپاس و امتنان از گردانندگان پورتال آزادگان

با خواندن تبصره خلی‌ها علمی و پر محتوای گردانندگان پورتال عزیزم اگر بگویم که بی نهایت خوشحال گردیدم باور کنید خلاف به عرض نرسانیده ام . چرا؟؟ برای این که با وجود یقین کامل به موضع گیری ملی و انسانی آن‌ها در قبال مردم عوام و نیروهای ارتجاعی و استثمارگر خواسته اند بار دیگر بر همچو معیاری مکث نموده و به مردم شریف و نازنین ما پیام دهند که خلق با نیروهای استعماری و مهاجم فرق کلی دارد مربوط به هر کشور و سر زمینی که باشد. باور کامل به شرف انسانی و اندیشه‌های مترقی حکم بر این دارد تا در جبهه دفاع از مردم مظلوم، محروم و زیر ستم ایستاد. نه در مقام دفاع و پیروی از زور گویان و مهاجمین و متصرفین حقوق انسانی دیگران.

و اکنون اگر بر گستاخی بنده تلقی نگردد نظر خود را هم در باره همچو شعری از فردوسی که بنده نوشته قبلی خود را (در باره عالمان ...) با آن آغاز نموده‌ام بنویسم و قبل از اینکه مورد انتقاد و یا خشم بزرگواران قرار گیرم، اگر همچو توضیحی را بر گستاخی و زبان درازی بنده تلقی می دارند، معذرت می خواهم.

من نمی خواهم از سوانح، زندگی و طرز تفکر فردوسی بنویسم فقط تمام توجه و استدلال خود را برای چند مصرع از ایشان که در فوق نوشته بنده آمده است مبذول داشته و همچنان به ارتباط این شعر و نوشته از استاد سخن و دانشمند گرانمایه کشور محترم دیپلوم انجنیر خلیل الله معروفی با عرض پوزش توقع می‌رود که نظر شان را درین مورد ابراز دارند قبل از قبل ممنون.

با در نظر داشت موقعیت جغرافیائی، اقتصادی و سیاسی بادیه نشینان صحرای عربستان و موجودیت دینی به نام اسلام به ابتکار محمد، تشویق خدیجه و رهنمائی های ورقه بن نوفل در مورد ایجاد دین اسلام و خدمات سلمان پارسی به آن‌ها باید متذکر شد که فردوسی برداشتی که از عرب داشته (شاید) همان هائی بوده‌اند که بر سراسر دنیا تجاوز، بی ناموسی و کشتار نموده‌اند. زندگی مردم را تاراج و هستی و دار و ندار شان را فنا نموده زنها و زیورات شان را به یغما برده و بقیه را هم تابع به دادن جزیه نموده‌اند.

و همچنان شاید منظور فردوسی از آوردن کلمه عرب به شکل عام آن همان آدمکشهای عربی و بی ناموسانی به نام های احنف بن قیس – عبدالله بن عامر – ربیع بن زیاد (این بی‌وجدان و بی‌ناموس تاریخ بشریت در مجلس صلح با ایران بن رستم در سه میلی زرنج بر روی جسدی کشته شدگان سیستانی نشست) قیس بن الهیثم- عبد الرحمان بن سمره – حکم بن عمر غفاری – عبدالله بن زیاد – حجاج ثقفی – امام قتیبه – ایاس بن عبدالله – عثمان بن سعید و چند جنایت کار و سیه روی تاریخ مثل شان بوده باشد نه مردم زیر ستم عرب!!؟؟ نمی دانم . به هر صورت . آنچه مسلم است دست آورد عرب در ملک ماجز وحشت و بربریت، خونریزی و جنایت انهدام داشته‌های فرهنگی و اخلاقی تزیق تریاک خواب آور به مردم، چیزی دیگری نبوده است و فکر می کنم خیلی‌ها شرم خواهد بود به هر نامی و نشانی که

باشد از متجاوزین به ناموس نیاکان ما، اشغال سرزمین و به صد ها هزار برده و کنیز گرفتن از باشندگان بومی این سر زمین و اعزام آن‌ها به دربار سلاطین خون آشام اسلامی به دفاع برخاست و احترام نمود. هر متجاوز به هر دینی که باشد قابل احترام و پیروی نیست !!!؟؟

یادداشت:

همکار نهایت عزیز آقای آزاد ل.

نخست درود های گرم مبارزاتی و سپاس بیکران افراد شاغل در اداره پورتال را بپذیرید. از این که تبصره این اداره موجب گردیده تا بحثی کاملاً دوستانه بین ما به وجود آید، مطمئن باشید به هر اندازه ای که با نظرات شما در همین زمینه اختلاف داشته باشیم، از احترام قلبی ما به شما و کاری که رویدست گرفته اید، چیزی نخواهد کاست، عکس آن ما این تبادل نظر را می توانیم به مثابه دستاورد جدیدی از سبک کار پورتال دانسته، به دوست و دشمن نشان دهیم که دوستان و همکاران چگونه می توانند با تمام احترام و محبتی که به همدیگر دارند، در برخی نکات با هم اختلاف نظر نیز داشته باشند و از آن مهمتر چگونگی برخورد سالم آنها به نکات قابل اختلاف و تلاش اصولی و رفیقانه برای حل آن، می تواند معیاری گردد که برای حل تضادها و اختلافات درون خلق.

همکار نهایت عزیز!

قبل از همه می خواهیم توجه تان به شناخت ما از فردوسی و میزان احترام ما به وی جلب نماییم:

برای ما فردوسی نه تنها به مثابه یک شاعر به مانند هزاران شاعر دیگر مطرح و قابل احترام است بلکه ما وی را یکی از اولین افرادی می دانیم که با ختم کاری که «دقیقی» آغاز نموده بود، بخشی از گذشته های اساطیری میهن ما را چنان پرتو افگنی نماید، که عده زیادی از مردم و خوانندگان حتا آنهمه داستانهای اساطیری را به مثابه بخشی از تاریخ مسلم کشور ما قبول نمایند. در نتیجه برای ما شاهنامه گذشته از ارزش شعری آن، بخشی از تاریخ کشور ما را بیان کرده، سراینده آن مؤرخ است بس بزرگ.

دقت فردوسی در احتراز استفاده از واژه های عربی آنهم تا حدی که در کتابی با ضخامت شاهنامه و ۶۳ هزار بیت، فقط ۹ کلمه عربی آمده باشد، شاهنامه را به قدیمی ترین فرهنگ واژگان زبان دری مبدل نموده، به تنهایی نفس همین عمل، نامبرده را در چنان موقعیتی قرار می دهد، که کمتر کسی را می توان در قد و قامت وی در تاریخ زبان و ادب زبان دری یافت.

از همه مهمتر عشق سرشار فردوسی به این خطه و مردم آن که از صد ها بیت و از زبان قهرمانان شاهنامه بیان شده است، وی را بین آزادیخواهان و وطنپرستان کشور، من جمله متصدیان پورتال در موقعیتی قرار می دهد، که حیات پورتال با دوبیت فردوسی آنهم در پیشانی پورتال که می تواند به مثابه بخشی از علت وجودی و اهداف پورتال را بیان دارد، خود نمودار احترام عمیق متصدیان و اداره پورتال نسبت به فردوسی باشد.

با تمام اینها، احترام عمیق ما به فردوسی مانع از آن نمی شود تا حین برخورد نسبت به وی و اشعارش اصل فلسفی «تقسیم یگانه به دوگانه» را فراموش نموده با مطلق ساختن نقش وی به ایدئالیسم بغلتیم. بلکه بر مبنای همان طرز دید، افکار و نظرات وی را سبک و سنگین نموده، تا آنجائی که آن افکار و نظرات با درک انسان زنجیر گسل و پیشرو کنونی مطابقت داشته باشد، آن را پذیرفته و برایش تبلیغ نماییم و آنجائی که آن افکار با دست آورد های فکری و عقیدتی همان انسان زنجیر گسل و پیشرو مخالفت داشته باشد، ضمن حفظ احترام به شخص وی، آن افکار را به شدت نقد نماییم. به نظر ما این صحیح ترین برخوردی است که می توان از جمعی انتظار داشت.

بر همین مینا وقتی ما به ابیات :

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد

همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

بر می خوریم آن را در پیشانی پورتال آزادگان گنجانیده، با گنجانیدن آن بخشی از هویت مبارزاتی پورتال را بیان می داریم، اما وقتی به آن ابیاتی برمی خوریم که در آن شونیزم عظمت طلبانه فارس، تحقیر سایر خلقها و در هم شکستن پیوند خون خلقها خود را نمایان می سازد، بیهراس از نام بزرگ فردوسی از آن فاصله ما را اعلام می داریم. همکار نهایت عزیز!

هرچند ساده نیست که بعد از هزار سال بخواهیم فردوسی را همان طوری که بوده است، شناسائی نماییم، مگر اینکار ناممکن هم نیست، چه جهت شناسائی فردوسی اولتر از همه ۶۳ هزار بیت باقی مانده از وی، به مانند یک چراغ، راه شناسائی از وی را برای جوینده پرتو افگنی می نماید.

اشعار فردوسی به ما می نمایاند که فردوسی آن چنان در تاریخ و اسطوره ها فرو رفته است، که نمی تواند عظمت و اقتدار سلسله های حکمرانان بومی را که بر روی استخوان سر و دریائی از خون خلقهای خودی و همجوار بنا یافته است، فراموش نموده و قبح چنان ایجاد را موشگافانه بررسی نماید. او نمی تواند این را بپذیرد که جنایات اعراب بادیه نشین بعد از پیدایش اسلام و به خاک و خون کشانیدن دنیای متمدن آن روز اعم از امپراتوری ساسانی و امپراتوری روم شرقی، اگر از جانبی برخاسته از فرامین قرآن و دستورات پیامبرش است، از جانب دیگر عکس العملی است از یک قوم و نژاد سرکوفت خورده و تحت سلطه در طی قرون، آنهم درست زمانی که از ارباب های دیروزی اش انتقام می کشد.

به علاوه فردوسی این را هم نمی تواند ببیند، که حاکمیت اسلامی پیش تر از آن که از اجساد سایر اقوام و ملیت ها تخت اجلاس بسازد، قدرت ابتدائی خود را بر پیکر به خون خفته و بدون سر ده ها، صد ها و هزاران عربی که یا نمی خواستند، به عقیده محمد و جانشینانش تمکین نمایند و یا هم از لحاظ منافع سیاسی با آنها اختلاف داشتند، ایجاد و شجره خبیثه قدرت اسلامی با خون هزاران دگر اندیش عرب آبیاری شده بود و تا زمانی که آن ارتش به دروازه های امپراتوری های ساسانی و روم برسد، دمار از روزگار مردم عرب کشیده بود.

همین دو کمبود یعنی از جانبی برای خودی ها حق سربریدن و گردن زدن قابل شدن،

به روز نبرد آن یل ارجمند به شمشیر و خنجر به گرز و کمند

برید و دریدو شکست و بیست یلان را سر و سینه و پا و دست

و اقوام همجوار را نوکر و حقیر خودی ها دانستن و از طرف دیگر بی توجهی به سر های بریده شده و سینه های دریده شده و کله منارهائی که از «بدر» آغاز و تا رسیدن به دروازه های قدرت های بزرگ آن زمان، به وسیله محمد و پیروانش بر توده های عرب و نوامیس آنها که از هیچ ظلم و ستمی دریغ نورزیدند، وی را به جائی می رساند که به عوض تقابل با دینی که محرک تمام آن جنایات بود، به یک قوم و نژادی اهانت روا دارد که چه بسا خود همان قوم و نژاد اولین قربانیان آن سیستم بوده اند.

همکار نهایت عزیز!

بیانید به تاریخ کشور خود مان نظر بیندازیم، از آن گذشته های دور تا همین یکی دو قرن قبل.

مطالعات تاریخی نشان می دهد که اقوام آریائی کوچ کننده از «بخدیم سریرام» به طرف جنوب، یعنی نخستین مهاجرت های آریائی ها به طرف نیم قاره هند، آنها را در تقابل با بومیان آن محل یعنی «درویدی ها» قرار داده و فقط همانهایی را زنده گذاشتند، که طوق بردگی این آریائی های مهاجر را بر گردن پذیرفتند، همان ها را هم «اچوت» یعنی نجس دانسته به هزاران تن از آنها را صرف به خاطر آن که از رودخانه ای آب نوشیده بودند، که این «آریائی های اصیل»،

یعنی انسان های برگزیده فردوسی از آن آشامیده بودند، زنده زنده به آتش افکندند و از همان تاریخ تا همین دو سه قرن قبل، کدام مصیبت و طاعون مرگباری نبود که از شمال به جنوب سرازیر نشده باشد، اگر سلطان محمودی شهر غزنه را به عروس شهر ها مبدل نموده بود و یا قلعه «قلات» نادری را به انبار طلا، الماس و ذخایر احجار قیمتی تبدیل کرده بود، آیا با تمام آنها می توانیم به هندو ها حق بدهیم تا تمام مردم افغانستان امروزی و اجداد قبلی شان را دزد، جنایتکار و قاتل دانسته، به نفرت از خلق دربند ما مردم را تشویق نمایند؟؟ به یقین نه و به همین علت بوده است که کمتر دانشمند افغان، اعتنائی به نوشته های فردی مانند نهر و داشته است، زیرا وی نیز به پیروی از فردوسی، مرز بین جباران و مردم عادی را زدوده، و گناه جنایات طبقات حاکم را بر خلقهای تحت ستم بار نموده است.

همکار نهایت عزیز!

وقتی امروز به جنایات دولت صهیونیستی اسرائیل در حق خلقهای منطقه به خصوص خلق فلسطین نظر می اندازیم و به حق علیه آن نفرت می ورزیم، به غیر از شما که در افشای ادیان ابراهیمی حق استادی بر همه دارید آیا ما دیگران هیچ از خود پرسیده ایم که منشاء چنین سیاست های غیر انسانی و جنایتکارانه از کجا سرچشمه گرفته است، و اگر از خود پرسیده ایم آیا پیوندی بین اعتقاد «قوم برگزیده از جانب یهوه» که در نفس خود تحقیر تمام اقوام و ملیت های دیگر را حمل می نماید با سیاست های فعلی دولت اسرائیل یافته ایم؟؟

شما را که در این زمینه در پیشاپیش همه قرار دارید، اگر بگذاریم کنار، آیا می شود گفت که سایر مردم آن پیوند را دیده اند و اگر دیده اند، آن را با شعر فردوسی و تحقیر عرب از جانب وی، در یک خط دانسته اند؟؟ ما نمی دانیم پاسخ شما در این مورد چیست، اما خود صادقانه می نویسیم تا جایی که تجارب فردی به ما اجازه می دهد با تأسف تعداد آنهایی که توانسته باشند چنان پیوندی را درک و علیه آن برزنند، از انگشتان دست ما فزونی نداشته است.

همکار نهایت عزیز!

نفوذ اعراب در افغانستان خلاف روز های نخستین که مبتنی بر نوک شمشیر بود در تمام این ۱۴۰۰ سال به همان سان نبوده است، یعنی گذشته از آن که به هزاران خانوار عرب، از ترس خلفای اموی و عباسی «گنجشک پناه بته کرده» به این دیار کوچ نموده اند، گیریم که اجداد تمام اعرابی که فعلاً در افغانستان سکونت دارند، همه جنایتکار، قاتل، دزد، چپاولگر و متجاوز به ناموس مردم بوده اند، مگر اینک باز ماندگان و فرزندان آنها، دیگر همان پدران شان نیستند، تا به خاطر عرب بودن توهین و اهانت بر آنها روا داشته شود.

همکار نهایت عزیز!

حتماً شما هم از جنایاتی که شورای نظار و مسعود در حق اقلیت «عرب» ساکن در ولایت تخار در منطقه «کلفگان» انجام دادند، اطلاع دارید. مسعود و مسعود خیل ها که خود دشمن افغانستان و مردم افغانستان بوده و هستند، نخستین پایه های قدرت شان را در «کلفگان» بر اجساد اعراب آن منطقه استوار نمودند، چون فردوسی گونه آنها را «سوسمار خور» و «شیر شتر خور» می دانستند، عین این مصیبت در ولایات فاریاب بر اعراب آن دیار تطبیق گردید.

همکار نهایت عزیز!

همان گذشته های تاریخی و وقایعی که اینک بر مردم ما می گذرد، ما را وادار ساخته و می سازد که حتا با فردوسی نیز سخنگیرانه برخورد نمائیم. امید این توضیحات مختصر قناعت آن دوست گرانقدر را فراهم نموده بتواند.

شاد و تندرست باشید

اداره پورتال AA-AA